

قسمت اول

گفتگوی اشپیکل با مارتین هیدگر

Nur noch ein
gott kann uns
retten

تنها خدایی است که می تواند ما را رهایی بخشد

● آقای پرفسور هیدگر ما همواره به این نظر رسیده‌ایم که کار فلسفی شما تحت الشعاع حوادثی در زندگی شما در همین ایام اخیر مخدوش شده است. این حوادث هیچوقت روشن نشده‌اند.

□ منظور شما حوادث سال ۳۲ است؟

● بله. پیش از آن و پس از آن نیز مورد نظر ماست. ما مایلیم این ماجرا را در ارتباطی وسیع‌تر برای رسیدن به این پرسشهای اساسی که از طریق فلسفه چه امکاناتی جهت اثرگذاری برواقعیت جهان کنونی و واقعیت سیاسی وجود دارد، مورد نظر قرار دهیم.

□ این پرسشها اساسی است. آیا می‌توانم به همه این پرسشها پاسخ گویم؟ ابتدا باید بگویم که من قبل از تصدی مقام ریاست دانشگاه «فرایبورگ» هیچ‌گونه اشتغال سیاسی نداشتیم و در (نیمسال زمستانی) ۱۹۳۲ و ۱۹۳۳ در مرخصی بودم و غالباً اوقات خود را در خانه خود می‌گذراندم.

● چگونه رئیس دانشگاه فرایبورگ شدید؟

□ در دسامبر ۱۹۳۲ همسایه من «فن مولن دورف»^۱ که استاد کرسی کالبدشناسی بود به ریاست دانشگاه انتخاب شد. ۱۵ آوریل روز تصدی سمت ریاست در این دانشگاه است. در نیمسال زمستانی ۳۲ و ۳۳ ما نه فقط بارها درباره اوضاع سیاسی، بلکه خصوصاً درباره وضع دانشگاهها و درباره وضع نابسامان دانشجویان گفتگو کردیم. نظر من این بود: تا آنجا که من می‌توانستم در امور بنگرم. امکان منحصر بفر ما این بود که با نیروهای سازنده‌ای که هنوز از قوه نیروی اصیل حیاتی برخوردارند تحول آتی اوضاع را در یابیم و در چنگ بگیریم.

● یعنی شما ارتباطی میان وضع دانشگاهی آلمان و موقع سیاسی این کشور می‌دیدید؟



□ طبعاً من جریانات سیاسی ژانویه تا مارس ۱۹۳۳ را دنبال می‌کردم و در هرفرستن درباره آنها با همکاران جوانترم صحبت می‌کردم. اما هم من در واقع مصروف تفکر در اندیشه ما قبل سقراطی می‌شد. با شروع نیمسال تابستانی، من به فرایبورگ بازگشتم. در این اثنا پروفیسور «فن مولن دورف» سمت ریاست دانشگاه را در ۱۶ آوریل به عهده گرفته بود. هنوز دو ماه نگذشته بود که وی به حکم وزیر فرهنگ وقت از سمت خود برکنار شد. چون چسباندن «اعلانهای جوانان نازی» را در دانشگاه ممنوع کرده بود.

● آقای «فن مولن دورف» سوسیال دموکرات بود. وی پس از برکناری خود چه اقدامی کرد؟

□ همان روز عزل، «فن مولن دورف» نزد من آمد و گفت: «هیدگر! حالا دیگر شما باید ریاست دانشگاه را به عهده بگیرید». من او را به این امر توجه دادم که کمترین تجربه‌ای در امور اداری ندارم. «ژائر» معاون وقت دانشگاه نیز به نوبه خود پافشاری می‌کرد که من خود را در انتخابات جدید رئیس دانشگاه نامزد کنم، چه به نظر وی خطر این بود که یک کارگزار حزبی به این سمت منصوب شود. همکاران جوانی که با هم سالها درباره تشکیلات دانشگاه صحبت کرده بودیم به من فشار می‌آوردند تا تصدی سمت ریاست دانشگاه را بپذیرم. پس از مدتها تردید سرانجام آمادگی خود را برای پذیرفتن این سمت، آن هم فقط به خاطر منافع دانشگاهی و در صورتی که تأیید قطعی «شورا» محرز باشد اعلام کردم. با وجود این، تردید من در مورد مناسب بودنم برای ریاست دانشگاه به قوت خود باقی ماند و من صبح روز انتخاب به محل ریاست دانشگاه رفتم و به همکاران حاضر، «فن مولن دورف» و «ژائر» اظهار کردم که نمی‌توانم ریاست دانشگاه را به عهده بگیرم. هردو همکار در پاسخ گفتند: «تدارک انتخابات به جایی رسیده است که دیگر نمی‌توانم از نامزدی استعفا کنم».

● و آن وقت شما آمادگی قطعی خود را اعلام کردید. رابطه شما با ناسیونال سوسیالیست‌ها از آن پس چه صورتی به خود گرفت؟

□ دومین روز تصدی سمت ریاست بود که «رهبر دانشجویان» به اتفاق دو همراه نزد من آمد و از نو خواستار چسباندن همان اعلانها در دانشگاه شد. من رد کردم. سه دانشجوی مذکور با این تذکر که منع این امر به رهبری دانشجویی «رایش» گزارش خواهد شد از نزد من رفتند. چند روز بعد دکتر «باومن» که عضو صدر رهبری در اداره آموزش عالی اس.آ. بود به من تلفن کرد و از من خواست تا با چسباندن پلاکات جوانان، همچنان که در دیگر دانشگاهها نیز عملی می‌شود، موافقت کنم. در صورت مخالفت نه فقط احتمال برکناری من، بلکه حتی احتمال بستن دانشگاه نیز می‌رفت. بنابراین در وهله اول تلاش کردم تا بلکه وزیر فرهنگ «باومن» از ممانعتی که من در این مورد کرده بودم حمایت کند. وزیر فرهنگ اظهار کرد که در مقابل اس.آ. هیچ کاری از وی ساخته نیست. با وجود این، ممانعت را لغو نکردم.

● این مسئله تاکنون به این صورت روشن نبود.

□ انگیزه‌ای که مرا به پذیرفتن سمت ریاست دانشگاه واداشت از پیش در سخنرانی‌ام [سال ۱۹۲۹] تحت عنوان: «متافیزیک چیست؟» (Was ist metaphysik) ذکر شده است: «حوزه‌های علوم از هم

بسیار دورند. روش بررسی موضوعات علوم کاملاً متفاوت است. این «چندگانگی» پراکنده که هیئت علوم را می‌سازد، امروزه فقط از طریق سازمان تکنیکی دانشگاهها و دانشکده‌ها و از طریق اغراض عملی رشته‌های علمی با هم نگه‌داشته می‌شود و معنائی می‌یابد. در مقابل، ریشه علوم در ماهیت بنیادی خود نیروی حیاتی‌اش را دیگر از دست داده است. کوششی که من در مورد وضع دانشگاهها با وضعی که امروزه دیگر به حد افراط خود رسیده، در دوره تصدی سمت ریاست کردم، در نطق ریاست دانشگاهی‌ام نشان داده شده است.

● ما می‌خواهیم ببینیم چگونه اظهارات سال ۱۹۲۹ شما با آنچه شما در خطابه ۱۹۳۳ در سمت رئیس دانشگاه گفته‌اید می‌خواند؟ ما در اینجا عبارتی را از ارتباطش در متن منتزعه می‌کنیم: «آن آزادی آکادمیک برقیل و قال از دانشگاههای آلمان رانده می‌شود، زیرا این آزادی تصنعی بود، چون فقط نفی می‌کرد». به گمان ما این حدس جایز است که این عبارت لااقل نمودار قسمتی از نظریاتی است که امروزه نیز از آن تبرّی ندارید.

□ همین طور است، من برسر این حرف خود ایستاده‌ام. چه این «آزادی آکادمیک» اغلب منفی بود، به معنی آزاد شدن از هرگونه تلاش در پرداختن به آنچه تحصیل علم از حیث تفکر و انتباه می‌طلبید بود. علاوه براین، حق این است که عبارت منتزعه شما در ارتباط با متن خطابه خوانده شود. آن وقت روشن خواهد گشت که مراد من از «آزادی منفی» چه بوده است.

● درست است. اما وقتی شما چهار ماه پس از انتصاب هیئتر به سمت صدراعظم «رایش» از «عظمت و جلال این رفعت» می‌گویید، ما لحن تازه‌ای در سخنان شما احساس می‌کنیم.

□ بله، من هم آن وقت به این امر اعتقاد داشتم.

● ممکن است کمی در این باره توضیح بدهید؟

□ با کمال میل: آن زمان من شوق دیگری نمی‌دیدم. در آن آشوب عمومی عقاید و گرایشهای سیاسی ۲۲ حزب، می‌بایست راهی به یک موضع‌گیری ملی و اجتماعی در جهت کوشش «فریدریش باومن» گشوده می‌شد. برای این که فقط نمونه‌ای در اینجا به دست داده باشم می‌توانستم از «ادوارد اشپرانگر» مقاله‌ای نقل کنم که در این زمینه به مراتب از نطق ریاست دانشگاهی من شدیدتر است.

● اشتغال شما به امور سیاسی چه وقت شروع شد؟ آن ۲۲ حزب از خیلی پیشتر وجود داشتند. تعداد بیکاران در سال ۱۹۳۰ به میلیونها می‌رسید.

□ در آن زمان مرا پرسشهایی مشغول می‌کرد که در کتاب «وجود و زمان» (Sein und Zeit) [۱۹۲۷] و در نوشته‌ها و سخنرانیهای بعدی باز نموده شده‌اند: یعنی پرسشهای اصلی تفکر پرسشهایی که به مسائل ملی و اجتماعی نیز غیرمستقیم مربوطند. برای من به عنوان معلم دانشگاه مستقیماً مسئله عرفی علوم و بدین ترتیب تعیین تکلیف دانشگاه مطرح بود. این اهتمام در عنوان خطابه ریاست دانشگاهی من آمده است: «قیام دانشگاه آلمان در تأیید خود». یک چنین عنوانی در هیچ نطق ریاست دانشگاهی جرات بروز نکرده است. اما میان آنهاست که برضد این خطابه جدل می‌کنند چه کسی هرگز آن را عمیقاً خوانده، در آن غور نموده و آن را برحسب

وضع آن زمان تفسیر کرده است؟

● آیا «قیام دانشگاه آلمان در تایید خود» اساساً در چنان جهان پرآشوبی بی‌وجه نیست؟

□ چطور؟ «قیام دانشگاه» امری است برضد آن «علوم سیاسی» که آن وقت حزب و جامعه دانشجویان ناسیونال سوسیالیست در پیشبردش می‌کوشیدند. عنوان «علوم سیاسی» در آن دوره غرض کاملاً دیگری داشت. معنایش آن نبود که امروزه سیاست شناسی می‌نامند؛ بلکه غرضش منحصرأ این بود: «علم به معنای اعم و نیز معنای ارزشی آن برحسب نفع موجودش برای ملت برآورد می‌شود.» نطق ریاست دانشگاهی به طور اخص با این سیاسی کردن علم مقابله کرده است.

● ببینیم منظور شما را درست می‌فهمیم: شما می‌خواستید با نهادن دانشگاه در متن آنچه خود در آن زمان در حکم «رفعت» یافته بودید دانشگاه را برضد بسیاری جریانهای قدرتمند که خصلت دانشگاه را از او می‌زدودند به قیام وادارید؟

□ یقیناً، اما قیام دانشگاهی می‌بایست در عین حال خود را مکلف می‌کرد تا در قبال سازمانهای منحصرأ تکنیکی دانشگاه معنای تازه‌ای متاثر از انتخاب در مورد آنچه سنت و علائق موروثی^۲ تفکر مغرب‌زمینی-اروپائی است، به خود دهد.

● آقای پروفیسور: آیا ما درست می‌فهمیم که شما آن زمان فکر می‌کردید می‌توانستید به اتفاق ناسیونال سوسیالیستها بهبود دانشگاه را نیز میسر سازید؟

□ این بیان نادرست است. نه به اتفاق ناسیونال سوسیالیستها. دانشگاه می‌بایست با انتخاب خود مستقلأ خود را باز می‌یافت و از این مجرا وضع مستحکمی در مقابل خطر سیاسی کردن علم به دست می‌آورد- به همان معنائی که قبلاً گفتم.

● به همین مناسبت است که در نطق دانشگاهی خود این سه رکن را ستوده‌اید: «خدمت کار»، «خدمت دفاع» و «خدمت دانش». منظورتان این بوده که «خدمت علم» به ترازوی همسان با دیگر «خدمت»ها رسانده شود. ترازوی که ناسیونال سوسیالیستها به علم نداده بودند؟

□ سخنی از رکن نشده است اگر شما با توجه بخوانید. در شمارش، علم در مرتبه سوم آمده، اما از حیث معنا و غرض در مرتبه اول جای داده شده است. باید به این نکته توجه کرد که کار و دفاع مانند هرکردار دیگر آدمی بردانستن مبتنی هستند و براین مبنی روشن می‌گردند.

● ماناچاریم- و هم اکنون به این نقل کلام خاتمه می‌دهیم- عبارت دیگری از شما نقل کنیم که به تصور ما شما امروز دیگر برآن صحنه نمی‌گذارید. شما در پائیز ۱۹۳۳ گفته‌اید: «احکام علمی و ایده‌ها قواعد شما نیستند. شخص رهبر به تنهایی واقعیت امروزی و آتی آلمان و قانون آن است.»

□ این عبارت از نطق ریاست دانشگاهی نیست، بلکه در روزنامه دانشجویی محلی فرایبورگ در آلمان، نیمسال زمستان ۳۴-۱۹۳۳ درج شده است. وقتی من ریاست دانشگاه را قبول کردم متوجه بودم که بدون سازش نمی‌توانم پیش بروم. عبارت نقل شده را البته دیگر امروز نمی‌نویسم، و از این مقوله در سال ۱۹۳۴ دیگر هرگز سخن نگفتم.

● اجازه می‌دهید بار دیگر یک سؤال فرعی بکنیم؟ در گفتگو این امر روشن شد که شما در سال ۱۹۳۳ میان دو قطب در حرکت بودید.

از یک سو می‌بایست برای شاگردان صحبت می‌کردید. اما قطب دیگر رنگ مثبت‌تری دارد و این منظور را شما این طور بیان کردید: احساس شما این بود که در آن زمان امر تازه‌ای روی می‌دهد، حرکتی صورت می‌گیرد.

□ همین طور است. نه این که من به ظاهر چنین وانمود کرده باشم. بلکه واقع این است که من فقط این تنها امکان را می‌دیدم.

● می‌دانید در این ارتباط اتهاماتی متوجه شماست مربوط به همکاری با حزب ناسیونال سوسیالیست کارگری و کانونهای آن. اتهاماتی که برای افکار عمومی هنوز تکذیب نشده مانده است. از جمله شما را متهم می‌کنند که در کتاب سوزان جامعه دانشجویی با جوانان هیتلری مشارکت داشته‌اید.

□ من کتاب سوزان تمهید شده را که قرار بود در برابر دانشگاه صورت گیرد ممنوع کردم.

● شما را متهم می‌کنند که کتابهای نویسندگان یهودی را از کتابخانه دانشگاه یا سمینار فلسفه خارج کرده‌اید.

□ اختیارات من به عنوان مدیر سمینار منحصر به کتابخانه سمینار بود و به خواستهای مکرر مبنی بر خارج کردن کتابهای نویسندگان یهودی از کتابخانه سمینار ترتیب اثر ندادم. شرکت کنندگان سابق سمینارهای من می‌توانند شهادت دهند که هیچیک از کتابهای نویسندگان یهودی از کتابخانه سمینار خارج نشده است، بلکه بعکس، این گونه نویسندگان خصوصاً «هوسرل» چون سالهای پیش از ۱۹۳۳ نقل می‌شدند و مورد مباحثه قرار می‌گرفتند.

● بروز شایعات را برای خود چگونه توصیف می‌کنید؟ آیا «بدخواهی» است؟

□ تا آنجا که من منابع را می‌شناسم میل دارم چنین ظنی را بپذیرم. اما انگیزه این افتراات ریشه عمیق‌تری دارد. این که من سمت ریاست دانشگاه را پذیرفتم احتمالاً به این افترا مجال بروز داده است، اما علت اصلی آن نیست. از این رو می‌توان حدس زد که جدل برضد من همواره از نو شروع خواهد گشت، به محض این که موجبش پیدا شود.

● شما پس از سال ۱۹۳۲ نیز چند شاگرد یهودی داشته‌اید و از قرار رابطه‌تان با برخی از آنها بسیار صمیمانه بوده است.

□ رفتار من پس از سال ۱۹۳۳ نیز تغییری نکرد. یکی از قدیمی‌ترین و با استعدادترین شاگردهای دختر من به نام «هلنه ویس»^۳ بود که بعدها به اسکاتلند مهاجرت کرد. پس از این که امکانی دیگر برای گذراندن دکترای خود در دانشگاه فرایبورگ نداشت، در «بال» با رساله‌ای درباره «علیت و تصادف در فلسفه ارسطو، دکترای خود را گذراند و کتاب خود را در سال ۱۹۴۲ در «بال» منتشر ساخت. نویسنده در پایان مقدمه کتاب می‌نویسد: «اهتمامی که ما در این تفسیر فونمولوژیک کرده‌ایم و بخش اولش را در اینجا به دست می‌دهیم تحقیق خود را مدیون تفسیرات منتشر نشده هیدگر از فلسفه یونان می‌دانیم.» و این نسخه‌ای است که نویسنده به خط خود هدیه کرده است. من پیش از درگذشت خانم «دکتر ویس»، بارها در بروکسل به دیدن او رفتم.

● شما زمانی دراز با «یاسپرس»^۴ دوست بودید. پس از سال ۱۹۳۳ این رابطه تیره گشت و شایعه این است که تیرگی روابط را در این ارتباط باید دید که یاسپرس همسر یهودی داشته است. میل دارید در این باره اظهاری بکنید؟

□ من از سال ۱۹۱۹ با «کارل یاسپرس» دوست بودم. در نیمسال



زمستانی ۱۹۳۳ در «هایدلبرگ» به دیدن او و همسرش رفتم. «کارل یاسپرس» همه آثار منتشر شده خود را از سال ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۸ برای من فرستاد با تاکید «سلامهای صمیمانه».

● شما شاگرد «ادموند هوسرل» بودید که یهودی بود و پیش از شما استاد کرسی فلسفه در فرایبورگ. او بود که شما را به عنوان جانشین خود توصیه کرد. رابطه شما با او نمی‌تواند خالی از حقیقت‌سناسی باشد.

□ شما می‌دانید که «وجود و زمان» به او هدیه شده است.

● البته. اما بعدها رابطه شما و او تیره گشت. می‌توانید و می‌خواهید بگویند علتش چه بوده است؟

□ اختلافات فکری ما شدیدتر شدند و «هوسرل» اوائل دهه سوم با «ماکس شرلر» و من علناً تسویه حساب کرد. تسویه حسابی که علنی‌تر از آن نمی‌شد. و من نتوانستم بی‌برم که چه چیز هوسرل را به این تسویه حساب علنی واداشته بود.

● چه وقت و کجا این اتفاق افتاد؟

□ در کاخ ورزشی برلین در برابر دانشجویان «اریش موزام»^۱. در این باره گزارشی میسوط در یکی از روزنامه‌های بزرگ برلین منتشر ساخت.

● مشاجره در حد مشاجره مورد توجه ما نیست. مهم این است که این مشاجره‌ای نبود که با سال ۱۹۳۳ ارتباطی داشته باشد.

□ هرگز.

● سرزنشی که به شما می‌کنند این است که شما در سال ۱۹۴۱ در چاپ پنجم وجود و زمان اهداء کتاب به هوسرل را حذف کرده‌اید.

□ درست است. من این مطلب را در کتاب خود «در راه به سوی زبان» (Unterwegs zur Sprache) (۱۹۵۹) روشن کرده‌ام. در آن کتاب نوشته‌ام. برای پاسخگویی به ادعاهای شایع نادرست مؤکداً در اینجا توجه می‌دهم که اهدائیه‌ای که در صفحه ۹۲ متن کتاب آمده بود، در چاپ چهارم کتاب (۱۹۳۵) در آغاز کتاب آمده است. وقتی که ناشر انتشار چاپ پنجم را در خطر دید و حتی احتمال ممنوع شدن آن را می‌داد بنابراین پیشنهاد و میل نمی‌میر^۲ قرار بر این گذاشته شد که اهدائیه در چاپ پنجم حذف شود. موافقت من مشروط بر این بود که حاشیه صفحه ۳۸ به جای خود باقی بماند. حاشیه مذکور در واقع علت وجودی آن اهدائیه را توضیح می‌داد. آن حاشیه این است:

«اگر بررسی‌هایی که در پی می‌آیند، گامهایی در باز نمودن (نفس امور) برداشته باشند، این را نویسنده کتاب در وهله اول مدیون ادموند هوسرل است که در دوره تدریس در دانشگاه فرایبورگ با هدایت شخصی مصرانه نویسنده و گذاشتن بیدریغ آثار منتشره ناشده خود در دسترس وی، او را با عرصه‌های گوناگون مطالعات پدیدار شناسانه (فنومنولوژیک) آشنا ساخته است.»

● با این وصف تقریباً این سؤال دیگری می‌مورد به نظر می‌رسد که آیا درست است شما به عنوان رئیس دانشگاه فرایبورگ استفاده از کتابخانه دانشگاه یا سمینار فلسفه را برای هوسرل، استاد بازنشسته وقت، ممنوع کرده‌اید.

□ این افتر است.

● نامه‌ای هم وجود ندارد که این ممنوعیت در مورد هوسرل در آن درج شده باشد؟ پس این امر چگونه شایع شده است؟

□ من هم نمی‌دانم و برای آن توضیحی پیدا نمی‌کنم. عدم امکان این امر را می‌توانم بدین ترتیب نشان دهم: هنگامی که من رئیس

دانشگاه بودم، موفق شدم پروفیسور تان هویزر^{۱۲} رئیس کلینیک پزشکی، و فن هوزی^{۱۵} برنده جایزه نوبل در شیمی فیزیکی را- هردو یهودی بودند- که وزارتخانه می خواست اخراج کند در سمتشان نگهدارم. این که من این دو تن را نگهدارم و در عین حال برضد هوسرل، معلم خودم، به وجهی شرم آور اقدام نمایم، بی ربط است. ضمناً من مانع از این شدم که استادان و دانشیاران برضد پروفیسور تان هویزر دست به تظاهرات بزنند. بودند در آن زمان دانشیاران ارتقاء نیافته‌ای که فکر می‌کردند: الان دیگر وقت پیشروی است. همه این اشخاص را هروقت برای مذاکره نزد من آمدند راندم.

● شما در مراسم تدفین ادموند هوسرل در سال ۱۹۳۸ شرکت نکردید.

□ این اتهام که من با ادموند هوسرل قطع رابطه کرده بودم، بی اساس است. در ماه مه سال ۱۹۳۳ همسر من به نام هر دوی ما نامه‌ای به خانم هوسرل نوشت و در آن نامه حق شناسی همیشگی ما را ابراز نمود و آن نامه را با دسته کلی برای خانم هوسرل فرستاد. خانم هوسرل بسیار کوتاه و رسمی از ما تشکر کرد و نوشت که رابطه خانوادگی ما با همدیگر قطع شده است. این که من دیگر در بیماری و مرگ هوسرل بار دیگر حق شناسی و تکریم خود را نشان ندادم، یک ضعف انسانی است که من در نامه‌ای از خانم هوسرل از این بابت پوزش طلبیدم.

● هوسرل در سال ۱۹۳۸ در گذشت. شما در سال ۱۹۳۴ از ریاست دانشگاه استعفا کردید. سببش چه بود؟

□ در این مورد باید به امور دیگر توجه بدهم. من به این قصد که بر سازمان تکنیکی دانشگاه غلبه کنم، یعنی تجدید حیات دانشگاه را بر مبنای وظایف علمی شان میسر سازم، پیشنهاد کردم که برای نیمسال زمستانی ۳۴-۱۹۳۳ همکاران جوان و خصوصاً متبحر در رشته‌های خود به ریاست دانشکده‌ها انتخاب شوند. بی آنکه سمت آنها در حزب از این حیث نقشی داشته باشد. بدین نحو بود که پروفیسور اریک ولف^{۱۶}، پروفیسور شاد والت^{۱۷}، پروفیسور زور کل^{۱۸} و پروفیسور مولن دورف که در بهار از سمت ریاست دانشگاه برکنار شده بود به ترتیب به ریاست دانشکده حقوق، ادبیات، علوم و پزشکی انتخاب شدند. اما در نوئل سال ۱۹۳۴ به این نکته پی بردم که تجدید حیات دانشگاه که مورد نظر من بود، نه در برابر مقاومت همکاران و نه در مقابل حزب تحقق پذیر نخواهد بود. همکاران از جمله برمن خرده می‌گرفتند که چرا تمسیت امور اداری دانشگاه را به دانشجویان نیز سپرده‌ام، درست همان طور که امروزه هست. یک روز مرا به کارلز روهسه خواستند و در حضور رهبر انجمن دانشجویان از من خواستند رئیس دانشکده حقوق و پزشکی را بردارم و دیگرانی را که مورد پسند حزب هستند جانشین آنها سازم. من این تذکار را رد کردم و اعلام کردم در صورتی که وزیر فرهنگ در این مورد پافشاری کند من از سمت خود استعفا خواهم داد. این امر مربوط به سال ۱۹۳۴ بود. رؤسای دانشگاه دو سال و حتی بیشتر بر سر کار می‌مانند. من پس از ده ماه از کار خود کناره‌گیری کردم. روزنامه‌های داخلی و خارجی تفسیرهای مختلفی در مورد انتخاب من به سمت ریاست دانشگاه کرده بودند. اما در مورد استعفای من کاملاً سکوت نمودند.

● آیا پیش آمد که نظریات خود را درباره اصلاحات دانشگاهی به اطلاع وزیر مربوط «رایش» برسانید؟

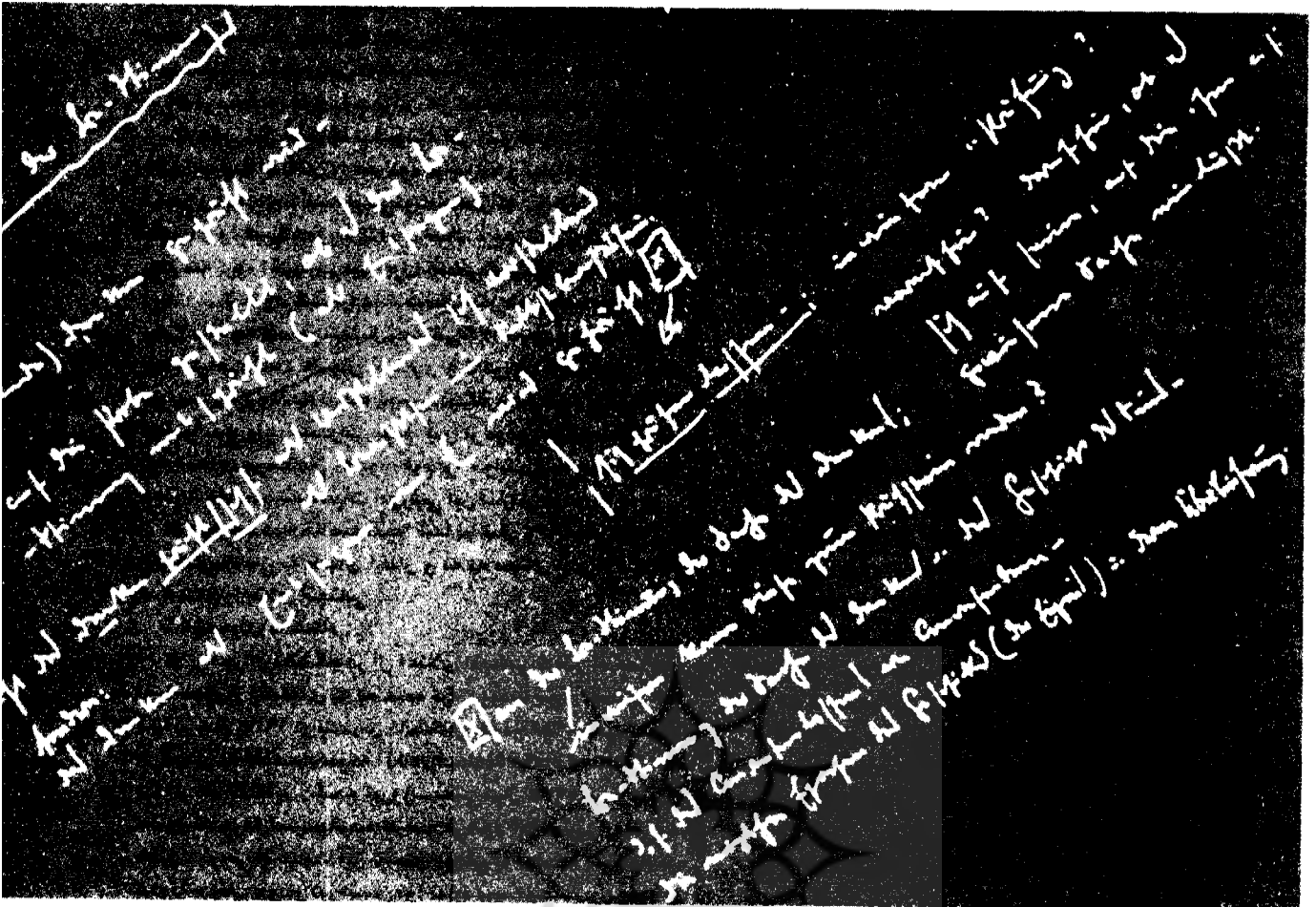
□ همان دوره را می‌گویید؟

● گفته می‌شود که روست^{۱۹} در سال ۱۹۳۳ سفری به فرایبورگ کرده است.

□ این مسئله دو امر متفاوت است. یکی این که به مناسبت جشن اشلاگتر^{۲۰} در شوتاو^{۲۱} من با وزیر مربوط ملاقاتی رسمی کردم و دیگر این که من نظر خود را درباره علم و تشکیل دانشکده‌ها به همین وزیر در برلن اظهار نمودم. وی به سخنان من با توجه گوش کرد. آن قدر که من گمان کردم آنچه گفته‌ام، اثر خود را خواهد کرد. اما هیچ اتفاقی نیفتاد. و من نمی‌فهمم که چطور به مناسبت این مذاکره یا وزیر پرورش وقت «رایش» مورد سرزنش واقع می‌شوم در حالی که همه حکومت‌های خارجی در شناسایی رسمی هیترلر و استقبال معمول بین المللی از او شتاب می‌کردند.

● پس از استعفا از سمت ریاست دانشگاه رفتارتان در برابر حزب ناسیونال سوسیالیست کارگر تغییر کرد.

□ پس از کناره‌گیری، من کار خود را به وظایف تدریس منحصر کردم. در نیمسال تابستانی ۱۹۳۴ منطق درس دادم. در نیمسال بعدی ۳۵-۱۹۳۴ نخستین درسهایم را درباره هولدرلین [و ذات شاعری] (Hölderlin und das Wesen der Dichtung) شروع کردم. سال ۱۹۳۶ درسهایم را در مورد نیچه^{۲۲} شروع نمودم و همه حاضران می‌توانستند بفهمند و می‌شنیدند که این معارضه‌ای با



ما از جریان مستحضر سازد.

● بنابراین حزب کاملاً مراقب شما بود؟

□ من فقط می‌دانستم که مباحثه درباره نوشته‌های من ممنوع است، مثلاً درباره نوشته‌ام: «نظر افلاطون در باب حقیقت» (Platon's Lehre Von Wahrheit) مجله «اراده و قدرت»، نشریه جوانان هیتلری، سخنرانی‌ای را که من در بهار ۱۹۳۶ در انستیتوی «ژرفی» در رم کرده بودم به وجهی سخیف مورد حمله قرار داد. کسانی که علاقمند می‌توانند جدول هجائی روزنامه Volk und Werden برضد مرا که در سال ۱۹۳۴ آغاز گشت بخوانند. من جزو هیات اعزامی آلمان در سال ۱۹۳۴ به کنگره بین‌المللی فلسفه در پراگ نبودم. همین‌طور بود در کنگره دکارت که در سال ۱۹۳۷ در پاریس تشکیل شد. این امر چنان در پاریس غریب نمود که مدیر کنگره: پروفیسور بریه^{۲۲} استاد سوربن شخصاً از من توضیح خواست که چطور من عضو هیات آلمانی نیستم. من پاسخ دادم حق مدیر کنگره است که در این مورد از وزارت پرورش «رایش» کسب اطلاع کند. پس از مدتی از برلین به من ابلاغ شد که به هیات آلمانی در پاریس ملحق گردم. من رد کردم. نوشته‌های من نظیر: «درباره ذات حقیقت (Vom Wesen der Wahrheit) و مابعدالطبیعه چیست» (Was ist Metaphysik) در جلد‌های بی‌عنوان دور از نظر فروخته می‌شدند. و دیری نگذشت که به دستور حزب، خطابه ریاست دانشگاهی من نیز از کتابفروشی‌ها جمع شد.

● آیا بعدها وضع از این هم بدتر شد؟

ناسیونال سوسیالیسم بود.

● تحویل سمت ریاست دانشگاه به جانشین بعدی چگونه صورت گرفت؟ شما در جشن مربوط شرکت نکردید؟

□ درست است. حاضر نشدم در جشن معمول تحویل سمت رئیس دانشگاه شرکت کنم.

● آیا جانشین شما یک عضو فعال حزب بود؟

□ وی حقوقدان بود: آلمان^{۲۳}، روزنامه حزبی، انتصاب وی را با حروف درشت چنین اعلام کرد: «نخستین رئیس دانشگاهی ناسیونال سوسیالیست»

● واکنش حزب در مقابل شما چه بود؟

□ من دائماً تحت نظر بودم.

● و خودتان متوجه شده بودید؟

□ بله. این همان ماجرای دکتر هانکه^{۲۴} است.

● چطور شد که متوجه شدید تحت نظر هستید؟

□ دکتر هانکه خودش نزد من آمد. وی که تازه دکترای خود را گذرانده بود در نیمسال زمستانی ۳۷-۱۹۳۶ و نیمسال تابستانی ۱۹۳۷ عضو سمینار من بود «س. د. و. ی» را فرستاده بود که مرا تحت نظر داشته باشد.

● چطور شد که دکتر هانکه ناگهان نزد شما آمد؟

□ به علت درسهای من درباره تفکر نیچه و نحوه تنظیم این درسها، دکتر هانکه نزد من اعتراف کرد که وی بیش از این نمی‌تواند مرا تحت نظر بگیرد و میل دارد در مورد ادامه اشتغال من به تدریس،

□ آخرین سال جنگ پانصد نفر از مهمترین دانشمندان و هنرمندان از هرگونه خدمت جنگی معاف شدند. من جزو معاف شدگان نبودم، بلکه به عکس در تابستان ۱۹۴۴ به کارهای استحکامی در ناحیه راین گماشته شدم.

● در سوئیس کارل بارت بر این کار گماشته شده بود.

□ جالب این است که چگونه این امر صورت گرفت: رئیس دانشگاه همه استادان را نزد خود فراخواند و نطق کوتاهی به این مضمون ایراد کرد: آنچه او می گوید حاصل گفت و گوی وی با رهبر حوزه‌ی او و رهبر انجمن «ان-اس» است. وی اکنون همه استادان را در سه گروه تقسیم می کند: اول، کسانی که وجودشان لازم نیست؛ دوم، ... از گروه غیرلازم‌ها، نخستین نفر هیدگر بود و سپس از ریتر^{۳۷} نام برده شد. در نیمسال زمستانی ۱۹۴۴ پس از خاتمه کارهای استحکامی، تحت عنوان «شاعری و تفکر» که به معنایی دنباله درسهای مربوط به نیچه یعنی دنباله معارضه با ناسیونال سوسیالیسم بود، سخنرانی کردم. پس از دومین جلسه سخنرانی، برای خدمت در سازمان «هجوم» قوم فرا خوانده شدم و من پیرترین عضو فراخوانده شده هیأت آموزشی این سازمان بودم.

● اجازه بدهید خلاصه کنیم: شما در سال ۱۹۳۳ به عنوان یک آدم غیرسیاسی به معنای اخص و نه به معنای اعم کلام گرفتار سیاست آن اعتلای آنچنانی... □ از مجرای دانشگاه...

● از مجرای دانشگاه در آن اعتلای آنچنانی گرفتار آمدید. پس از یک سال از وظیفه‌ای که به عهده گرفته بودید تبری جستید. اما شما در سال ۱۹۳۵ در یک درس دانشگاهی که در ۱۹۵۴ تحت عنوان «درآمدی به مابعدالطبیعه» (Einführung in die Metaphysik) منتشر شد گفته‌اید: «آنچه امروزه - یعنی سال ۱۹۳۵ - به عنوان فلسفه ناسیونال سوسیالیسم عرضه می شود اما کمترین ربطی به حقیقت درونی و عظمت این جنبش (یعنی با مواجهه با تکنیک در گردونه جهانی خود و نیز انسان نو) ندارد در حکم صیادی در آبهای تیره (ارزش‌ها) و (کلیدها) است». آیا عبارت میان برانتز را نخست هنگام چاپ کتاب در سال ۱۹۵۳ اضافه کردید - برای این که برای خواننده سال ۱۹۵۳ روشن شود که شما در سال ۱۹۳۵ «حقیقت درونی و عظمت این جنبش... یعنی جنبش ناسیونال سوسیالیسم را در چه می دیدید - یا اینکه عبارت توضیحی را در سال ۱۹۳۵ نیز در متن نوشته بودید؟

□ این عبارت همان زمان در متن نسخه من نوشته شده بود و با پندار آن زمان من از تکنیک، و نه با تعبیر بعدی من از ماهیت تکنیک به عنوان Ge-stell تناسب داشت. علت این که من آن عبارت را آن زمان نخواندم این بود که به فهم درست شنوندگان خود اطمینان داشتم. احمقها و جاسوسان البته منظور را طور دیگر فهمیدند. ولی خواستند هم که طوری دیگری بفهمند.

● حتماً جنبش کمونیستی را نیز در همین تراز می نهید؟ □ بله بدون شک، یعنی به عنوان جنبشی که در گردونه تکنیک جهانی متعین شده است.

● جنبش آمریکائی را نیز به همین نحو؟ □ بله همین طور است. در این سی ساله این نکته دیگر باید روشن شده باشد که «جنبش سیاره‌ای تکنیک مدرن»، قدرتی است که هر قدر در برد تعیین کننده تاریخی آن بگویید کم گفته‌اید. امروز برای من پرسش قاطع این است که آیا می توان سیستم - و کدام سیستم - متناسبی اساساً برای عصر تکنیک یافت؟ من برای این پرسش پاسخی ندارم و مطمئن نیستم که این سیستم، سیستم دموکراسی

باشد.

● درست، ولی «دموکراسی» یک مفهوم کلی است که برآن تصورات مختلفی می توانند مرتب باشند. پرسش این است که آیا دیگر گونه‌سازی این شکل سیاسی ممکن است یا نه. شما پس از سال ۱۹۳۵ اظهاراتی درباره جهان غرب کرده‌اید و از دموکراسی، از جهان بینی سیاسی مسیحی و نیز از دولت تشکیلاتی سخن گفته‌اید و همه اینها را «اهتمامات نیمبند» خوانده‌اید.

□ اول خواهش می کنم بگویید من کجا درباره دموکراسی و آنچه بعد تفسیر شده است صحبت کرده‌ام. اما من این گونه اهتمامات را «نیمبند» می خوانم چه در آنها معارضه‌ای واقعی با جهان تکنیک نمی بینم. به نظر من در پس آنها بیش از پیش این پندار جایگزین است که تکنیک در ماهیت خود چیزی است که انسان در جنگ خود دارد. و این به عقیده من ممکن نیست. تکنیک در ماهیت خود چیزی است که انسان به خودی خود نمی تواند از عهده آن برآید.

● به عقیده شما کدام یک از نظام سیاسی مذکور با زمان متناسب تر است؟

□ من چنین چیزی [نظام سیاسی متناسب با زمان] نمی بینم. اما یک پرسش قاطع در اینجا می بینم: در وهله اول این را باید روشن کرد که منظور شما از «متناسب با زمان» چیست و معنای زمان در اینجا کدام است؟ حتی باید پرسیده شود که آیا متناسب بودن با زمان ملاکی برای حقیقت درونی عمل انسان است یا این تفکر و شاعری است که مناط اعتبار عمل است.

● اما مسلم این است که انسان در همه ازمه از پس ابزار خود برآمده است. داستان شاگرد جادوگر، نمودار این امر است. بنابراین بدبینانه نیست بگوییم ما از پس این ابزار بسیار بزرگتر تکنیک مدرن برخواهیم آمد؟

□ بدبینی، نه بدبینی و خوشبینی در عرصه این کوششی که برای انتخاب می شود، موضع گیری نارسایی بیش نیستند. خصوصاً این که تکنیک مدرن «ابزار» نیست و دیگر با ابزار ربطی ندارد.

● چرا ما باید مقهور تکنیک شویم؟ □ من «مقهور» نمی گویم. من می گویم ما هنوز راهی نمی شناسیم که متناسب با ماهیت تکنیک باشد.

● در برابر می توان بسیار ساده لوحانه گفت: اصلاً چه چیز است که باید از عهده‌اش برآمد؟ گردونه امور که می گردد. ما روز به روز بیشتر نیروگاه می سازیم، تولید می کنیم. مردم در بخش تکنیکی شده جهان خوب تیمار می شوند. ما در رفاه زندگی می کنیم. واقعاً چه چیز کم داریم؟

□ درست هولناک همین است که گردونه امور می گردد، و این که گردش گردونه همه چیز را به سوی گردش دیگری می تاراند و این که تکنیک، انسان را بیش از پیش از زمین برمی کند و ریشه کن می سازد. شما را نمی دانم، اما من با دیدن عکسهایی که از ماه گرفته شده است وحشت کردم. ما دیگر احتیاجی به بمب اتمی نداریم. انسان دیگر از خاک خود ریشه کن شده است. آنچه برای ما باقی مانده فقط ارتباطات محض تکنیکی است. این جایی که انسان در آن سکونت دارد دیگر زمین نیست. چندی پیش من صحبتی طولانی با رنه‌شار^{۳۸} در پرووانس^{۳۹} داشتم. می دانید که رنه‌شار، همان شاعری است که عضو نهضت مقاومت فرانسه بوده است. اکنون در پرووانس پایگاه‌های راکت احداث می شوند و آن خطه به نحوی غیرقابل تصور ویران خواهد گشت. این شاعر که مسلماً نمی تواند در مظان احساسات بازی و طبیعت پرستی واقع شود به من می گفت: این ریشه کن شدن آدمی که در شرف تحقق است در واقع پایان کار آدمی

است اگر تفکر و شاعری به قدرت بی قهر خود باز نرسند.

● باید اذعان کنیم که ما بیشتر میل داریم در زمین بمانیم و حتماً در این دوره‌ها نیز مجبور به ترک زمین نخواهیم بود. اما چه کسی می‌داند که سرنوشت آدمی در این است که روی این زمین بماند. می‌توان پنداشت که آدمی اساساً سرنوشت ندارد. اما به هر حال می‌توان یک امکان آدمی را نیز در این دید که از کره خاکی به سیارات دیگر روی آورد. و ما از این مرحله چندان دور نیستیم. اما در کجا آمده است که جای آدمی همین جاست؟

□ برحسب تجربه آدمی و تاریخ و تا آنجا که من اطلاع دارم، این را می‌دانم که هراس اساسی و بزرگ وقتی پدیدار گشته است که آدمی موطن داشته و در تعلق به سنت استوار بوده است. مثلاً چون ادبیات امروز در سنن خود استوار نیست، مخرب است.

● کلمه مخرب در این حد هم که از سوی شما به معنای نیست انکارانه (نیهلستی) به کار برده شده و در فلسفه‌تان معنایی پرشور به خود گرفته برای احساس ما مغل می‌نماید. به کار بردن این کلمه مخرب در مورد ادبیات که شما می‌توانید یا باید آن را جزئی از همین «نیهلسم» بشناسید برای ما چندان مطلوب نیست.

□ من می‌خواهم بگویم ادبیات مورد نظر به معنایی که من از نیست انگاری مراد می‌کنم نیست انکارانه نیست.

● این طور که اظهار کردید، شما جنبشی جهانی می‌بینید که یا منجر به پیدایش دولت مطلق تکنیک خواهد شد و یا این که دیگر شده است. این طور نیست؟

□ چرا.

● و حالا طبعاً این پرسش پیش می‌آید: آیا خود انسان قادر خواهد بود در بافت این گردونه جبر و قهر نفوذ کند، یا این که این کار از فلسفه یا از هر دو با هم ساخته است، به این ترتیب که فلسفه آدم یا آدمهایی را جهت یک عمل معینی سوق دهد؟

□ اجازه بدهید کوتاه و شاید تا حدی صریح اما بر مبنای انتباهی دیرپا به این پرسش پاسخ دهم: فلسفه نخواهد توانست تغییری بی‌واسطه در وضع کنونی جهان بدهد. و این حکم نه فقط در مورد فلسفه، بلکه خصوصاً در مورد آرزوها و اغراض آدمی صادق است. تنها خدایی است که می‌تواند ما را نجات بخشد. تنها مفر ما این است که در تفکر و شاعری آمادگی را برای خدا یا برای غیاب خدا در افول برانگیزیم.

۱. این مصاحبه در سال ۱۹۶۶ به عمل آمده است. خواست هیدگر این بود که مصاحبه پس از مرگ او منتشر شود. این مصاحبه در شماره ۲۲، ۳۱ ماه مه ۱۹۷۶ در مجله اشپیگل انتشار یافت. قبل از انقلاب ترجمه‌ای خوب از این مصاحبه در مجله فرهنگ و زندگی (شماره ۲۱ و ۲۲، بهار و تابستان ۱۳۵۰) به امضای آرامش دوستدار انتشار یافت که متن حاضر تصحیح معادل برخی کلمات و رفع نقائص آن و بازگردانی فقراتی از آن ترجمه است.

- ...2. Von Mollen Dorf
- ...3. Jugend Plakat
- ...4. Sauer
- ...5. Bauman

۶. E.Spranger (۱۸۸۲-۱۹۶۲) فیلسوف آلمانی، روانشناس و استاد تعلیم و تربیت با گرایش‌های نوکانتی و منطق هرمنوتیک (تفهیمی و درایتی Hermeneutic) دیلتای در علوم انسانی و اجتماعی.

...7. Überlieferung

...8. H.Weiss.

۹. K.Jaspers (۱۸۸۲-۱۹۶۸) فیلسوف تقرر ظهوری آلمانی که نقطه عزیمت تفکر خود را روانشناسی مرضی قرار داده بود و سرانجام به طور سنت فلسفی آلمان وارد گردید.

۱۰. E.Husserl (۱۸۵۹-۱۹۳۸) فیلسوف آلمانی، مؤسس پدیدارشناسی ماهوی، راهی نو برای پرسش از ماهیت اشیاء و امور طرح کرد. به اعتقاد او آنچه متعلق حقیقی مابعدالطبیعه است ذات اشیاء است نه کون متغیر آنها و آنچه تاکنون در مابعدالطبیعه مورد التفات بوده همان اکوان اشیاء بوده و برای سیر از این کون به ذات اصیل و غیجایگاهی اشیاء، باید هر حکم و تصدیقی را تعلق گردانیم تا دیدار ذات اشیاء به قوه جهش شهودی برای ما حاصل آید.

۱۱. M.Scheler (۱۸۷۴-۱۹۲۸) فیلسوف پدیدارشناس بنیادی. تفکر خود را مسئله امر قدسی و دین‌ورزی و روحانیت بشر قرار داد.

- ...12. E.Muhsam
- 13. Nierneyer.
- 14. Tannhauser.
- 15. Von Hevesy.
- 16. E. Wolf.
- 17. Schadewalt.
- 18. Soergel.

۱۹. Rust افسر آلمانی که در جنگ اول برضد اشغال منطقه «رور» فعالیت می‌کرد و توسط فرانسویها تیرباران شد.

- 20. Schlageter.
- 21. Seh Önuu.

۲۲. هولدرلین (۱۷۷۰-۱۸۴۲) شاعر شوریده سرآلمانی که سرنوشتی چون نیچه داشت، با جنون زندگی را وداع گفت. هولدرلین با رجوع به یونان ما قبل سقراطی به نحوی در جست و جوی هماهنگی آن با تجربه معنوی مسیحیت غیررسمی بود و از آن با تعبیر بازگشت خدایان و گذشت از زمانه عسرت سخن می‌گفت. هولدرلین را می‌توان شاعر دیونوسوسی در عرف نیچه خواند.

۲۳. F.Nitche (۱۸۴۴-۱۹۰۰) متفکر آلمانی که همه ارزشهای موجود فرهنگ و تمدن غرب و مسیحیت رسمی را به مسخره گرفت. سوسیالیسم و ناسیونالیسم و دموکراسی مورد نقد و طرد او بود. از نظر نیچه وجود همان اراده به سوی قدرت است. همین اراده به نیست انگاری ۲۵۰۰ ساله تاریخ فلسفه منجر شده ولی در آینده این نیست انگاری انفعالی به پایان خواهد رسید، با ابر مرد (Übermensch) که از مادر زاده خواهد شد. ابرمرد که روی از آسمان برگردانده تسلیم جلال و شکوه خاک می‌شود. نیچه بر همه فلسفه‌های معنوی پس از خود تأثیر گذاشته است و گرچه از فلاسفه حیوی است اما او را می‌توان پدیدار شناس و فیلسوف اگزیستانس نیز دانست. هیدگر با درسهای خود و با منطق تأویلی روح شوریده او را به سرچشمه‌های سنت تفکر وجود در غرب بازگرداند، و به تفسیر شور و حال دیونوسوسی نیچه در ساخت فرهنگ مابعدالطبیعی غرب پرداخت.

- 24. Allemanne.
- 25. Hanke.
- 26. Brehier
- 27. Ritter
- 28. R.char
- 29. Provence